

## یالوم، هیوم و کانت

در میان آثاری که از اروین یالوم خوانده ام، « وقتی نیچه گریست» و « درمان شوپنهاور» را بیش از بقیه پسندیده و دوست دارم. اخیراً، فقراتی از « درمان شوپنهاور» را دوباره می خواندم؛ به نظرم یالوم در تحلیل خود از نگرش و وضعیت زندگی دو فیلسوف برجسته کلاسیک، دیوید هیوم و ایمانوئل کانت به خطا رفته است؛ قبلاً توجهم به این فقرات کتاب جلب نشده بود...

یالوم در جایی می گوید: شوپنهاور و اسپینوزا، اهل تحفظ نبودند و از آنجائی که برای امرار معاش، شغل دانشگاهی نداشتند و روی آن حساب نکرده بودند، آشکارا سخنان خود درباره دین و مذهب و امر قدسی را طرح می کردند؛ سخنانی که غیر متعارف بود و خیلی ها را خوش نمی آمد. اما، هابز و هیوم و کانت، به رغم اینکه گرایش های ندانم انگارانه (agnostic) داشتند، به سبب موقعیت شغلی دانشگاهی خود، جرات ابراز آنها را نداشتند. در واقع، بر خلاف اسپینوزا و شوپنهاور، فاقد حریت و جسارت لازم برای طرح ایده های خود بودند. چند اشتباه در این سخنان یالوم دیده می شود: اولاً، بر خلاف کانت، هابز و هیوم شغل دانشگاهی نداشتند؛ ظاهراً کانت اولین فیلسوفی است که از طریق فلسفه ورزی آکادمیک، امرار معاش می کرده، پس از او هگل و در قرن بیستم راسل، مور و ویتگنشتاین، در زمره فیلسوفانی بودند که شغل دانشگاهی داشتند.

ثانیاً، هیوم، از قضا اهل تحفظ نبود و در ابراز و انتشار آراء خود صریح بود. انتشار کتاب سه جلدی « رساله ای در باب طبیعت انسان» و اثر دو جلدی « مقالات اخلاقی و سیاسی»، او را تا آستانه طرد و تکفیر توسط کلیسای اسکاتلند پیش برد. در سال ۱۷۵۶ در کمیته مربوط، درباره هیوم و آثارش بحث شد، اما نهایتاً، بر خلاف اسپینوزا که توسط خاخام های یهودی در سال ۱۶۵۶ مرتد شد، او را تکفیر نکردند. در عین حال، در سال ۱۷۶۱، کلیسای کاتولیک رم، تمام کتابهای هیوم را در زمره آثار ممنوعه قرار داد.

ثالثاً، تا جایی که آثار کانت نشان می دهد، هر چند او به خدای ادیان ابراهیمی (theism) باور نداشت، اما ندانم انگار نبود. او در « نقد عقل عملی» و « بنیاد ما بعد الطبیعه اخلاق»، از مبانی فلسفه اخلاقی خود سخن می گوید و تاکید می کند، باید به نحوی زندگی کرد که گویی خدا وجود دارد. توضیحات تکمیلی کانت درباره ناموجه انگاشتن براهین و ادله کلاسیک خداشناسی، همچنین ناموجه انگاشتن مقوله استجاب دعا، مؤید این امر است که تلقی او از خدا و امر قدسی، با خدای فلسفی (deism) قرابت و تناسب زیادی دارد؛ خدایی که انسانوار نیست و اوصاف انسانی بر او بار نمیشود. مدلول این سخن این است که کانت، به گواهی آثارش، ندانم انگار نبود.

رابعاً، به رغم خطاهای فوق، « درمان شوپنهاور» انصافاً کتابی جذاب و خواندنی است؛ تا کنون آنرا دو بار با لذت تمام خوانده و بهره ها برده ام...